



دانشگاه

بی تردید دانشکده الهیات در سالهای قبل و بعد از انقلاب، عرصه بروز تواناییهای علمی و عملی شهید آیت الله مفتاح بود. پیش از پیروزی انقلاب، او به همراه شهید آیت الله مطهری در عین روشنگری در میان دانشجویان، با برخی از عوامل بی نشان رژیم درگیر بود و پس از پیروزی که مقبولیت و اقبال اساتید و دانشجویان دانشکده، او را بر مسند ریاست این کانون نشانند، جلوه های روشنی از توان مدیریتی و درایت خویش را به منصفه ظهور رساند.

در گفت و شنودی که در پی می آید، استاد ارجمند حجت الاسلام و المسلمین، دکتر سید محمد باقر حجتی، به خاطرات خویش از دوران طولانی تعامل با شهیدان مطهری و مفتاح در دانشکده الهیات پرداخته اند. با سپاس از ایشان که فرصتی را به گفت و گو با شاهد یاران اختصاصی دادند.

« شهید مفتاح و دانشکده الهیات » در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمد باقر حجتی

## در بین اساتید و دانشجویان مقبولیت بالائی داشت...

در عمل به این توصیه ها پیشتاز بودند. شهید مفتاح چه در دانشگاه و چه بیرون از آن، شهید مطهری را تا چه حد به عنوان الگویی قابل تأسی پذیرفته بودند؟ به طور کامل. ایشان با آقای مطهری پیوسته در تماس بودند و در تمام اقداماتی که انجام می دادند با ایشان مشورت می کردند. حتی مرحوم مطهری ایشان را به عنوان امام جماعت مسجد جاوید انتخاب کردند و بعد هم دولت مانع از نماز خواندنشان شد. بعد مسجد قبا را درست کردند که شهید مفتاح در آنجا امامت می کردند. آنجا هم جریانی بود و ما هم بعضی از شبها شرکت می کردیم و بعد هم رژیم جلوگیری کرد.

در آن زمان مکاتب مختلفی برای جوانان وجود داشتند. برخورد شهید مفتاح با جوانانی که به آنها گرایش داشتند، چگونه بود؟

بعضی از دانشجویان با فردی که حرفهای الحاد آمیزی می زد همراهی می کردند. شهید مفتاح با دانشجویان کاری نداشتند. طرفی که شهید مفتاح و شهید مطهری با او درگیر می شدند آن آقا بود، ولی او یک عده طرفدار داشت، یک عده هم طرفدار مرحوم مطهری و مرحوم مفتاح بودند، منتهی آنها ترفند به کار می بردند و اینها خیلی زلال و صاف با آنها برخورد می کردند.

چه ترفندهایی به کار می بردند؟ از بالای ساختمان چاقو پرتاب می کردند و آشوب راه می انداختند. شهید مفتاح برای جذب این دانشجویان که ممکن بود فریب خورده باشند، چه شیوه هایی را به کار می بردند؟

جذب اینها توسط تبلیغات دینی و تقویت روحی این دانشجویان انجام می شد به این صورت که به هنگام تدریس چاشنیهایی به درس می زدند تا دانشجویان از لحاظ روحی تقویت و تصفیه و پالایش شوند. این شیوه ای بود که مرحوم مطهری، مرحوم مفتاح، بنده و دیگران در سر کلاس به کار می بردیم. ما صرفاً درس آکادمیک نمی دادیم و گاهی سه چهار دقیقه چاشنیهایی به درس می زدیم که برای دانشجویان جذاب بود.

شهید مفتاح از نظر بیان تا چه حد توانا بودند؟ بسیار توانا بودند. ایشان بیانشان را با مهارت در حدی تنزل می دادند که اهل روستا هم عاشق و شیفته خطابه های ایشان بودند و این خودش هنر بزرگی است که فرد بتواند مطالب علمی و مذهبی را از اوج تا سطحی پایین بیاورد که در خور فهم عامه مردم باشد و این هنر مرحوم مطهری هم بود که فلسفه را از اوج

می شدند، چه خاطراتی دارید؟ مرحوم مطهری اصرار داشتند که طایفه نسون هم برای اولین بار در کنکور شرکت کنند و به دانشکده الهیات بیایند. طایفه نسون غالباً محجبه نبودند. در آنجا تمهیداتی به عمل آمد که اینها با حجاب وارد دانشکده شوند. زمانی که تبلیغ می کردند درباره رضاشاه در برداشتن حجاب، در این زمان این تمهیدات صورت گرفتند که البته یکی از تصمیماتی بود که در آن جلسه اتخاذ شد. مرحوم مطهری روسریهای بسیار بزرگی تهیه کردند و در قسمت شرقی دانشکده گذاشتند و هر یک از دانشجویانی که از طایفه نسون بودند، اگر حجابی نداشتند، این روسریها را به آنها هدیه می کردند که روی سرشان بگذارند و بعد بیایند در کنکور شرکت کنند و مسائل دیگر، از جمله مسئله همان فرد ملحدی که دائماً در دانشکده تبلیغ الحاد و بی دینی و لامذهبی می کرد، علت تعطیلی این جلسات توسط شهید مطهری چه بود؟ این اواخر جریانی پیش آمد که آقای مطهری به یکی از اعضای جلسه مظنون شدند که حرفها را به بیرون از جلسات می برد و فکر کردند که به هر حال اسباب دردرس اعضای شرکت کننده می شود و ممکن است آنها را اذیت یا تعقیب کنند. جلسات را تعطیل کردیم و گاهی این جلسات در اتاق خود ایشان در دانشکده تشکیل می شدند و توصیه هایی می کردند، به خصوص به کسانی که هم لباس بودند که شما در دانشکده بیشتر از بقیه بیایند و به کارها برسید، چون اینها را ما بیشتر توقع دارند و البته آقای مفتاح



من و مرحوم مطهری و مرحوم مفتاح رضوان الله تعالی علیهما و دو تن از معممین آنجا هفتگی جلسات مخفی سیاری در منزلها داشتیم، یعنی هر هفته منزل یک نفر بودیم و با هم صحبت می کردیم که برای اوضاع دینی دانشکده تمهیداتی داشته باشیم. ایشان بسیار بیایند بودند به ایده های خودشان و خیلی هم روی آن با فشاری می کردند و به همین دلیل هم در دانشکده با یکی از اساتید که حرفهای الحادی می زد، درگیری پیش آمد و شهید مفتاح خیلی سخت و با خشونت با او مواجه شدند و آن فرد از دانشکده فراری شد.

شهید مفتاح را از چه زمانی شناختید؟ آوازه مرحوم مفتاح در موقعی که در مازندران مقیم بودم به گوشم رسیده بود. ایشان به مازندران می آمدند و در بعضی از آبادیها منبر می رفتند و گاهی در حین مسافرت، با ایشان ملاقات می کردم. این رابطه ادامه پیدا کرد تا زمانی که به دانشکده الهیات آمدند و جزو اساتید و هیئت علمی آنجا شدند و ما با هم مأنوس بودیم. از ویژگیهای شخصیتی که شهید مفتاح با آنها در ذهنیت شما باقی مانده اند، نکاتی را ذکر کنید.

یکی پایبندی شدید به دین و آیین اسلام بود و برای ترویج معارف این آیین از هیچ کوششی فروگذار نمی کردند و حتی در روستاها می رفتند تا تبلیغ کنند، چون یک عده از بهاییها در مجاورت آن روستاها بودند، ایشان به آنجاها تشریف می بردند. آیا از منبرهایشان خاطره ای دارید؟

من در منبرشان حضور نداشتم، ولی می شنیدم که به این جور جاها می آیند و منبرشان هم مطلوب بود، یعنی من گاهی که از شهر به آن روستاها سفر می کردم، مردم آنجا خیلی تعریف می کردند و بعدها که مرحوم دکتر مفتاح موفق نمی شدند به آن روستاها بروند، مردم خیلی تأسف می خوردند که ایشان چرا گرفتاریهایشان زیاد شده و نمی توانند بیایند، یعنی این قدر علاقمند بودند به خطابه ها و سخنرانیهای ایشان. ارتباط ایشان با دانشجویان چگونه بود و تا چه میزان در جذب دانشجویان موفق بودند؟

جذب دانشجویان به وسیله ایشان بسیار خوب بود، یعنی یک عده از دانشجویان متدین از سالها پیش از انقلاب به ایشان انس داشتند و از نظراتشان بسیار استفاده و حمایت می کردند و به درس و ایده های ایشان بسیار علاقمند بودند. در مورد دانشکده و ایده هایی که ایشان داشتند، من و مرحوم مطهری و مرحوم مفتاح رضوان الله تعالی علیهما و دو تن از معممین آنجا هفتگی جلسات مخفی سیاری در منزلها داشتیم، یعنی هر هفته منزل یک نفر بودیم و با هم صحبت می کردیم که برای اوضاع دینی دانشکده تمهیداتی داشته باشیم. ایشان بسیار بیایند بودند به ایده های خودشان و خیلی هم روی آن با فشاری می کردند و به همین دلیل هم در دانشکده با یکی از اساتید که حرفهای الحادی می زد، درگیری پیش آمد و شهید مفتاح خیلی سخت و با خشونت با او مواجه شدند و آن فرد از دانشکده فراری شد.

از آن جلسات که گفتید و ظاهره به شکلی مخفیانه هم برگزار



خیلی زیاد، ایشان افرادی را که از بیرون دعوت می‌کردند به من هم اصرار می‌کردند که در آن جمع باشم.

**آیا بعد از انقلاب توانستیم برنامه‌ریزان یا اساتیدی هم‌پای شهید مفتاح، دست کم برای دانشکده الهیات داشته باشیم؟** خلیفه‌ها سعی می‌کنند که به هر حال برنامه را بهبود ببخشند، ولی

قدرت و حیثیت و آبرویی که ایشان در جامعه داشتند طوری بود که می‌توانستند پشتوانه مالی بسیار قوی برای دانشکده ایجاد و از آن برای پیاده کردن آموزش و پژوهش دانشکده الهیات استفاده کنند، ولی آن توانایی و وجهه‌ای که ایشان داشتند، بقیه اساتیدی که آنجا آمدند، نداشتند. بعد از پیروزی انقلاب، وقتی رئیس دانشکده الهیات را بازنشسته کردند، ما اصرار داشتیم که آقای مطهری ریاست را به عهده بگیرند. مرحوم مطهری قبول نکردند و بعد هم به مرحوم مفتاح حواله دادند و گفتند ایشان را انتخاب کنید. مرحوم مطهری روحیه کار اداری نداشتند، ولی مرحوم مفتاح یک نوع روحیه برای کارهای اداری هم داشتند. نتیجتاً ایشان اصلاح بودند، یعنی مناسب‌ترین فرد برای ریاست دانشکده الهیات بودند که متأسفانه فرصت نشده به ایده‌های بسیار بالای خودشان برسند.

**شهید مفتاح در دانشکده الهیات چقدر زمینه پذیرش داشتند؟** ایشان بسیار متواضع و متعهد و متعهد بودند و در اتاقتان همیشه به روی همه اساتید باز بود، رؤسای همه دانشکده‌ها منشی دارند و باید وقت قبلی گرفت، ولی در اتاق ایشان به روی همه، حتی کسانی که در مقام شفاعت ایشان از خودشان برمی‌آمدند، باز بود. من یک روز ناظر بودم که یکی از اینها که تحت تعقیب بود نزد آقای مفتاح آمد که از او شفاعت کند که برایش گرفتاری درست نشود.

**از اساتید دانشگاه؟**

خیر، از بیرون دانشگاه.

یعنی آن قدر راحت به ایشان مراجعه می‌شد که از بیرون دانشگاه هم می‌آمدند؟

بله، هر کسی که کاری داشت می‌آمد. البته باید مجالی هم به ایشان داده می‌شد که به کارهایشان هم می‌رسیدند. نمی‌شد که همیشه افراد بیایند، ولی نسبت به همه اساتید با کمال تواضع و فروتنی در رافت و مهر برخورد می‌کردند و اساتید هم واقعاً با

اعلا در حد دستگاه گوارش ذهن توده مردم پایین آوردند. مرحوم مفتاح هم همین‌طور بودند. بیانشان بسیار رسا بود و خیرالکلام ما قل و دل. بیانشان گویا بود، طوری نبود که گنگ باشد.

**سر کلاس چطور؟**

سر کلاس که من شاگرد ایشان نبودم، من پیش از ایشان در سال ۴۶ آمدم دانشگاه تهران و ایشان بعدها آمدند. به هر حال مرد فاضلی بودند. استاد حوزه بودند. قهراً کلاس درسشان بسیار مطلوب بوده و مطالب را خوب به دانشجویان القا می‌کرده‌اند. آیا از فعالیت‌های خارج از دانشگاه ایشان از جمله مسجد قبا خاطره‌ای دارید؟

نه خاطره خاصی ندارم. هوای سرد و گرم می‌رفتیم آنجا و سخنرانیه‌ها را گوش می‌دادیم. زحمت خیلی زیادی می‌کشیدند و انصافاً هم جلسات آنجا در میان مساجد تهران چندان نظیر نداشت.

**بعد از پیروزی انقلاب که ایشان ریاست دانشکده الهیات را به عهده گرفتند، چه تغییراتی را در آنجا به وجود آوردند؟** ایشان برنامه بسیار گسترده و عمیقی برای دانشکده الهیات داشتند و از افراد بیرون دانشکده هم برای برنامه ریزی‌های جدید استمداد می‌کردند و سعی می‌کردند اساتید بسیار مهمی را برای دانشکده جذب کنند، اما متأسفانه مجالی نشد. ایشان تا آمد پیرایشی در دانشکده انجام دهد که بعد آنجا را آرایش کند، پیرایش به طول انجامید و نتیجتاً یک مقداری مقدمات کار فراهم شد که بعد ایشان شهید شدند.

**آیا شما برای این مسئله مشاوره‌ای با ایشان داشتید؟**



**ایشان برنامه بسیار گسترده و عمیقی برای دانشکده الهیات داشتند و از افراد بیرون دانشکده هم برای برنامه ریزی‌های جدید استمداد می‌کردند و سعی می‌کردند اساتید بسیار مهمی را برای دانشکده جذب کنند، اما متأسفانه مجالی نشد. ایشان تا آمد پیرایشی در دانشکده انجام دهد که بعد آنجا را آرایش کند، پیرایش به طول انجامید و نتیجتاً یک مقداری مقدمات کار فراهم شد که بعد ایشان شهید شدند.**

شهادت ایشان داغدار شدند. حتی آنهایی که چندان پایبند انقلاب نبودند، ناراحت شدند.

**روش‌های حذفی که بعضاً از سوی دیگران اعمال می‌شد، توسط ایشان به کار گرفته نشده؟**

نه، ابتدا از این بابت کاری نکردند. می‌گفتند چون اینها به طرف انقلاب و اسلام آمده‌اند، نباید درشان کرد. الاسلام بچی عمو قیله، بایستی انسان مثل پیامبر (ص) که وارد مکه شدند و همه را بخشیدند، گذشت داشته باشد. البته در دانشکده الهیات این افراد آن قدر نبودند که مضر باشند. بعضی بی تفاوت بودند، بعضی انقلابی بودند، بعضی هم در درون ممکن بود مخالف باشند، ولی پیش از انقلاب با بعد از انقلاب علناً تظاهرات علیه انقلاب نداشتند. ایشان تصفیه‌ای به عمل نیاوردند و بر اساس همان شرح صدری که داشتند اینها را جذب می‌کردند و این واقعاً بهترین شیوه است که دشمنان خودمان را جذب کنیم، چنانکه مرحوم مطهری به من سفارش کردند دو تن از کسانی را که به هیچ وجه با دین خوبشوندی نداشتند، چون بیان و قلم خوبی داشتند، به طرف خودمان جذب کنیم و حتی به عبادت یکی از آنها رفتند و به من گفتند شما هم بروید و من هم رفته و آن فرد جذب شد. سخن‌گیریهایی اول انقلاب یک مقداری به خاطر این بود که مردم تبادر بودند و حالت بحرانی پیش آمده بود و اگر عقو و اغماض بیشتری را به کار می‌بردند، شاید وضع بهتری داشتیم. افرادی که در مقابل انقلاب لجاجت باشند، در دانشکده وجود نداشتند. همه تقریباً علاقمند بودند و اگر هم کسی بی تفاوت بود، جو اقتضا می‌کرد که با بقیه همگامی داشته باشند.

**از روز شهادت شهید مفتاح چه خاطره‌ای دارید؟** بعد از جریان ترور ایشان به دانشکده رفته و بعد هم رفته بیمارستان. خبر نداشتم، آمدم دانشکده و گفتند چنین جریانیه اتفاق افتاده. پاسدارها را که بیرون شهید کرده بودند و ایشان را هم در داخل راهرو زده بودند و بعد هم که مرا با عجله بردند بیمارستان، ساعتها در آنجا ایستادیم.

**ایشان را دیدید؟**

نه، نمی‌گذاشتند ببینیم. جمعیت زیادی از دانشکده آمده بود. غلغله شده بود. من دیر رسیدم و خیلی در جریان نبودم. شما به عنوان کسی که با ایشان مانوس و دوست بودید، از ویژگی‌های اخلاقی ایشان چه خاطراتی دارید؟

ایشان از کودکی ظاهراً عادت کرده بودند به صراحت. غالباً بعضی از مسائل را در لفافه نمی‌گفتند و صریح بیان و یا سکوت می‌کردند و این صفت خوبی است. البته این صراحت را همیشه با چاشنیهای محبت همراه می‌کردند. اگر جریانی بود که نباید صحبت کرد، ایشان اصلاً حرف نمی‌زدند. این یکی از خصوصیات ایشان بود به اضافه شهامت بسیار بالایی که ایشان داشتند. هراسی از چیزی یا کسی نداشتم و هر چه را که باید می‌گفتند، می‌گفتند. از هیچ قدرتی هراس نداشتند، نه از قدرت ریاست سابق دانشکده یا قدرت برخی از اطرافیان. ابتدا ترسی نداشتند و آنچه را که باید می‌گفتند، می‌گفتند و در جلسات شورا، صراحت ایشان را می‌دیدیم. هیچ وقت برای مسائل شخصی و گذران زندگی با کسی رفاقت برقرار نمی‌کردند. اگر با کسی خصوصیت و رفاقتی برقرار می‌کردند، برای دین و انقلاب بود و حب شخصی ابتدا برایشان مطرح نبود، ما با هم دوست بودیم، ولی مصلحت‌هایمان فقط حول محور مسائل انقلاب بود. برای دانشکده هم واقعاً برنامه‌های خوبی داشتند، ولی متأسفانه دنیا همین است و وفا ندارد. ■

